

# دستور مهاجرت بمدینه

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

تمام بن عبیده، سنجره بن عبیده، محمد بن عبدالله بن جحش... اینها مردان این قبیله بودند. و زانشان نیز که به‌مراه ایشان هجرت کردند عبارت بودند از:

زینب دختر جحش، حمنة دختر جحش، ام حبیب دختر جحش، جدامة دختر جندل، ام قیس دختر محسن، ام حبیب دختر ثمامة، آمنه دختر رقیش، سنجره دختر تمیم...

و اینها که همگی از یک قبیله و در یک محله در مکه سکونت داشتند، پس از اینکه تصمیم به هجرت گرفتند درهای خانه‌های خود را قفل کرده و دست جمعی مهاجرت کردند، و برای کسی که پس از این مهاجرت دست جمعی بمحله آنها می‌رفت و آن سکوت کامل و مرگبار را مشاهده مینمود هاله‌ای از تأثر و اندوه او را فرا می‌گرفت، و خودداری نمی‌توانست...

از اینرو می‌نویسند روزی چنان شد که عتبه بن ربیع و عباس بن عبدالمطلب و ابوجهل که با یکدیگر به ارتفاعات اطراف مکه رفته بودند گذارشان بمحله آنها افتاد، و چون آن درهای بسته و آن سکوت مرگبار را مشاهده کردند عتبه بن ربیعه آه سردی از دل کشید و اشکش جاری شده و این شعر را که از ابی داود ایادی بود زمزمه کرد:

وکل داروان طالت سلاقتها بوما شند رکها النکبائة والخوب  
یعنی - هر خانه‌ای اگر چه پایداری و سلامت آن طولانی شود ولی  
بالآخره روزی دچار نکبت و ویرانی خواهد شد.

و از آنجا که این هجرت یکی از مهمترین حادثه‌های تاریخ اسلام و سرنوشت‌سازترین ماجراهای تاریخی است، و بهین دلیل هم آنرا مبدأ تاریخ اسلام قرار دادند، و کسانی هم که به این هجرت مبادرت کردند مشکلات سختی را متحمل شده و فداکاری زیادی در اینراه نمودند جای آن دارد که حداقل نام جمعی از آنها را که در تاریخ آمده ذکر نموده و سپس بدنبال بحث خود باز گردیم.

و البته کسانی هم که در مدینه به این مهاجرین پناه و مسکن داده و از آنها در طول ماهها با کمال صفا و اخلاص پذیرائی کردند در اجر و پاداش کمتر از آنها نیستند که در قرآن کریم نیز از آنها تقدیر و سپاسگزاری شده.

و بهر صورت مهاجرانی که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت کردند و مادسترسی بنام آنها پیدا کردیم عبارت بودند از:

عامر بن ربیعه با همسرش لیلی دختر ابی حثمة.  
عبدالله بن جحش با خانواده و برادرش عبد، و اینها که به بنی غنم بن دودان - یکی از اجدادشان - منسوب و معروف بودند، و همگی در مکه مسلمان شده و دست جمعی بمدینه هجرت کردند بجز عبدالله و برادرش عبارت بودند از:

عکاشه بن محسن، شجاع و عقبه فرزندان وهب، اربد بن جمیره، منقذ بن نباته، سعید بن رقیش، محرز بن نضله، زید بن رقیش، قیس بن جابر، عمرو بن محسن، مالک بن عمرو، صفوان بن عمرو، ثقف بن عمرو، ربیعه بن اکثم، زبیر بن عبیده،

آنگاه گفت: براستی که خانه‌های بنی جحش خالی و خاموش از ساکتان خود گردیده!...  
ابوجهل که چنان دید گفت: این چه تأثر و گریه‌ای است که برای اینان داری! آنگاه روبه عباس بن عبدالمطلب کرده گفت:

«هذا من عمل ابن أخيك، هذا فرق جماعتنا وشئت أقرنا وقطع  
تبتنا.»

- این کاریسر برادر تو است، که جماعت ما را پراکنده و کار ما را بهم ریخته و پیوند ما را برید!

و بهر صورت عامر بن ربیع و قبیلۀ بنی جحش در مدینه بخانه مبشر بن عبدالمنذر وارد شدند.

و از آنجمله همانگونه که قبلاً نیز ذکر شد: عمر بن خطاب و عباس بن ابی ربیع بودند که در محله قبا در خانه‌های بنی عمرو بن عوف سکونت گزیدند.

و از آنجمله بودند: مصعب بن عمیر، و عبدالله بن ام‌مکتوم، و عمار، و بلال، و سعد بن ابی وقاص، و زید بن خطاب، و عمرو و عبدالله پسران سراقه، و خنیس بن حذافه - داماد عمر و شوهر حفصه - و عموزاده عمر سعید بن زید، و واقد بن عبدالله تمیمی، و خولی بن ابی خولی، و مالک بن ابی خولی، و ایاس و خالد و عاقل و عامر پسران بکیر، که اینها همگی بر رفاعه بن عبدالمنذر در قبیلۀ بنی عمرو بن عوف وارد شدند.

و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و ابی موثر و فرزندش مرثد، و انس و ابوکبشه که بر همان قبیلۀ بنی عمرو بن عوف وارد شدند.

و عبیده بن حارث و دو برادرش طفیل و حصین و مسطح بن اثاثه و سوبیط بن سعد و طلیب بن عمرو و حباب که بر عبدالله بن سلمه در قبا وارد شدند.  
و عبدالرحمن بن عوف یا جمعی دیگر بر سعد بن ربیع در آمدند.

و زبیر و ابوسره بر منذر بن محمد در آمدند.

و مصعب بن عمیر بخانه دوست قدیمی خود سعد بن معاذ وارد شد.

و ابوحنیفه و سالم مولای او بر سلمه در آمدند.

عتبه بن غزوان بر عباد بن بشر، و عثمان بن عفان بر اوس بن

ثابت در آمد.

و آنها که همسری نداشتند و به اصطلاح «عزب» بودند بر سعد بن خشمه که او هم عزب بود وارد شدند.

### هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله

اهل سنت بطور عموم نوشته‌اند که مسلمانان عموماً به مدینه هجرت کردند و کسی جز رسول خدا و علی بن ابیطالب علیه السلام و ابوبکر در مکه نماند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چشم براه دستور الهی در این باره بود تا اینکه آیه ذیل نازل شد:

«وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.»<sup>۱</sup>

- یعنی بگو پروردگارا مرا داخل گردان در جایگاهی نیک و بیرون آرا از جایگاهی نیک و برای من از جانب خود دلیلی نصرت آور مقرر دار.

و در تفسیر آن گفته‌اند یعنی مرا از مکه هجرت ده و در مدینه داخل گردان و کتاب خدا و فرانس و حدود را برای من دلیلی نصرت آور مقرر فرما.

و بدنیال آن بود که آنحضرت تصمیم به هجرت از مکه گرفت و بمدینه مهاجرت فرمود.

و بی باید دانست که اولاً برای این آیه تفسیرهای گوناگونی شده که به پنج تفسیر یا بیشتر میرسد و یکی از آنها تفسیر فوق

میشود.<sup>۲</sup> و ثانیاً بگفته استاد فقید علامه طباطبائی آیه شریفه اطلاق

دارد و وجهی ندارد که آنرا مقید و منحصر بمورد خاصی نمایم، و خلاصه معنایی که از این آیه استفاده میشود این است که پروردگارا کار مرا سر پرستی فرما همانگونه که کار صادقان و نیکوکاران را سر پرستی فرمائی.

و اگر کسی در اینبار به آیه شریفه:

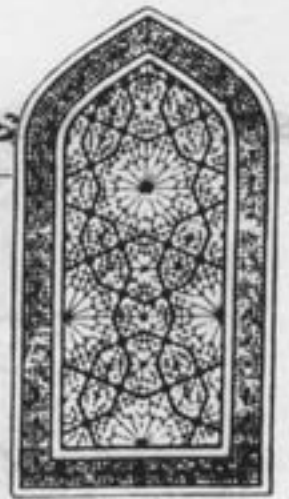
«واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرأً جمیلاً.»<sup>۳</sup>

استشهاد کند شاید بهتر باشد چنانچه برخی احتمال داده و بعید ندانسته‌اند.<sup>۱</sup>

واقا اصل داستان:

پیش از این در احوالات اجداد پیغمبر گفته شد: قصی بن کلاب جدّ اعلاّی رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از اینکه بر





من خبر می آورند و بدنبال آن خردمندان ما را سفیه و بی خرد خوانند، و خدایان ما را دشنام داد، و جوانانمان را تباه ساخت و جماعت ما را پراکنده نمود، و چنین پندارد که هر که از ما مرده در دوزخ است و بر ما چیزی از این دشوارتر نیست و من درباره او فکری بنظرم رسیده!

گفتند: چه فکری؟

گفت: نظر من آنست که مردی را بگماریم تا او را بقتل رساند! در آنوقت بنی هاشم اگر خوبیهای او را خواستند بجای یک خوبیها ده خوبیها می پردازیم!

پیرمرد نجدی گفت: این رأی درستی نیست!

گفتند: چرا؟

گفت: بخاطر آنکه بنی هاشم قاتل او را هر که باشد خواهند کشت و هیچگاه حاضر نمی شوند قاتل محمد زنده روی زمین راه برود و در اینصورت کدامیک از شما حاضر است اقدام به چنین کاری بکند و جان خود را در این راه بدهد! وانگهی اگر کسی هم حاضر به این کار بشود اینکار منجر به جنگ و خونریزی میان قبائل مکه شده و در نتیجه فانی و نابود خواهید شد.

دیگری گفت: من فکر دیگری کرده ام و آن این است که او را در خانه ای زندانی کنیم و هم چنان غذای او را بدهیم باشد تا در همانخانه مرگش فرا رسد چنانچه زهیر و نایفه و امیری القیس (شاعران معروف عرب) کردند.

پیرمرد نجدی گفت: این رأی بدتر از آن نظر اولی است!

گفتند: چرا؟

گفت: بخاطر آنکه بنی هاشم هیچگاه اینکار را تحمل نخواهند کرد و اگر خودشان به تنهایی هم از عهده شما برنیابند در موسمه های زیارتی که قبائل دیگر بمکه می آیند از آنها استمداد کرده او را از زندان بیرون می آورند!

سومی گفت: او را از شهر خود بیرون می کنیم و با خیالی آسوده به پرستش خدایان خود مشغول می شویم.

شیطان محفل مزبور گفت: این رأی از آن هر دو بدتر است!

پرسیدند: چرا؟

گفت: برای آنکه شما مردی را با این زیبایی صورت و

تمام قبائل قریش میبادت و آقائی یافت از جمله کارهائی را که در مکه انجام داد این بود که خانه ای را برای مشورت در اداره کارها و حل مشکلات و پیش آمدها اختصاص داد، و پس از وی نیز بزرگان مکه برای مشورت در کارهای مهم خویش در آنجا اجتماع می کردند و آن خانه را دارالندوة نامیدند.

این جریان هم که پیش آمد، قریش بزرگان خود را خبر کرده تا برای تصمیم قطعی درباره حضرت محمد صلی الله علیه وآله به شور و گفتگو پردازند، و قانونشان هم این بود که افراد پائین تر از چهل سال حق ورود به دارالندوة را نداشتند. محدث بزرگوار مرحوم طبرسی (ره) دنباله ماجرا را اینگونه نقل کرده و می نویسد:

برای مشورت در این کار چهل نفر از بزرگان در دارالندوة جمع شدند و چون خواستند وارد شور و مذاکره شوند دربان دارالندوة پیرمردی را دید با قیافه ای جالب و ظاهر الصلاح که دم در آمده و اجازه ورود به مجلس را می خواهد و چون از او پرسید: تو کیستی؟ جواب داد:

- من پیرمردی از اهل نجد هستم که وقتی از اجتماع شما با خبر شدم برای هم فکری و مشورت با شما خود را به اینجا رساندم شاید بتوانم کمک فکری در این باره به شما بکنم، دربان موضوع را به اطلاع اهل مجلس رسانده و اجازه ورود پیر نجدی به مجلس صادر گردید.

و این پیرمرد کسی جز شیطان و ابلیس نبود که طبق روایت به این صورت درآمده و خود را به مجلس رسانده بود.

(و اگر شیطان واقعی هم نبوده شخصی بوده که پیشنهادات شیطانی او در روایت وی را به عنوان شیطان آن محفل معرفی نموده است!) در اینوقت ابوجهل به سخن آمده گفت: ما اهل حرم خدائیم که در هر سال دو بار اعراب به شهر ما می آیند و ما را گرامی دارند، و کسی را در ما طمع نیست و پیوسته چنان بودیم تا اینکه محمد بن عبدالله در میان ما نشوونما کرد و ما او را به خاطر صلاح و راستی و درستی «امین» خواندیم و چون به مقام و مرتبه ای رسید مدعی نبوت شد و گفت: از آسمانها برای



بیان گرم و فصاحت لهجه بدست خود به شهرها و میان قبائل می فرستید و در نتیجه، وی آنها را با بیان خود جادو کرده پیرو خود میسازد و چندی نمی گذرد که لشکری بی شمار را بر سر شما فرو خواهد ریخت!

در اینوقت حاضرین مجلس سکوت کرده دیگر کسی سخنی نگفت و همگی در فکر فرو رفته متحیر ماندند و رو بدو کرده گفتند:

- پس چه باید کرد؟

شیطان مجلس گفت: یک راه بیشتر نیست و جز آن نیز کار دیگری نمی توان کرد، و آن این است که از هر تیره و قبیله ای از قبایل و تیره های عرب حتی از بنی هاشم یک مرد را انتخاب کنید و هر کدام شمشیری بدست گیرند و یک مرتبه بر او بتازند و همگی بر او شمشیر بزنند و در قتل او شرکت جویند، و بدین ترتیب خون او در میان قبائل عرب پراکنده خواهد شد و بنی هاشم نیز که خود در قتل او شرکت داشته اند نمی توانند مطالبه خونش را بکنند و بناچار به گرفتن خونبها راضی میشوند و در آنصورت بجای یک خونبها سه خونبها میدهند!

گفتند: آری ده خونبها خواهیم داد! این سخن را گفته و همگی رأی پیرمرد را تصویب نموده و گفتند: بهترین رأی همین است. و بدین منظور از بنی هاشم نیز ابولهب را با خود همراه ساخته و از قبائل دیگر نیز از هر کدام شخصی را برای اینکار برگزیدند.

ده نفر یا بنقلی پانزده نفر که هر یک نفریا دو نفر آنها از قبیله ای بودند شمشیرها و خنجرها را آماده کرده و بمنظور کشتن پیامبر اسلام شبانه به پشت خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و چون خواستند وارد خانه شوند ابولهب مانع شده گفت: در اینخانه زن و کودک خفته اند و من نمیگذارم شما شبانه

با اینوضع بخانه بریزید زیرا ترس آن هست که درگیر و دار حمله به اطاق و بستر محمد بچه یا زنی زبردست و پا و یا شمشیرها کشته شود، و این ننگ برای همیشه بر دامان ما بماند، باید شب را در اطراف خانه بمانیم و پاس دهیم، و همینکه صبح شد نقشه خود را عملی خواهیم کرد.

از آنسو جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و توطئه مشرکین را در ضمن آیه «وَإِذْ يَسْأَلُكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِمَ تُبْرَأُونَ وَتُنْفَرُونَ وَتَسْأَلُكَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»<sup>۵</sup> به اطلاع آنحضرت رسانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله که بگفته جمعی از مورخین خود را برای مهاجرت به یثرب از پیش آماده کرده و مقدمات کار را فراهم ساخته بود تصمیم گرفت همان شب از مکه خارج شود، اما اینکار خطرهایی را هم در پی داشت که مقابله با آنها نیز پیش بینی شده بود.

زیرا با توجه به اینکه خانه های مکه در آنزمان عموماً دیوارهای بلندی نداشته و مردم از خارج خانه می توانستند رفت و آمد افراد خانه را زیر نظر بگیرند رسول خدا صلی الله علیه و آله باید مردی را بجای خود در بستر بخواباند تا مشرکین نفهمند او در بستر مخصوص خود نیست و کار بتعویق نیفتد، و انتخاب چنین فردی هم آسان نبود.

زیرا کسی که در آنشب در بستر پیغمبر می خوابید باید شخصی فداکار و از جان گذشته و مؤمن باشد و از نظر خلقیات و حرکات نیز همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و با تمام خطرهایی که اینکار برای او دارد آماده باشد.

۱- سوره الشراء آیه ۸۰.

۲- به تفسیر مجمع البیان طبرسی و مفاتیح الغیب امام فخر رازی مراجعه شود.

۳- سوره منزل- آیه ۱۰.

۴- بحار الأنوار، ج ۱۹ ص ۳۶.

۵- سوره انفال- آیه ۳۰.

## نتیجه بی نیازی

رسول اکرم «ص»:

«عِزُّ الْمُؤْمِنِ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ وَفِي الْقَنَاعَةِ الْحُرَّةِ وَالْعِزُّ».

(مجموعه وزام ج ۱ ص ۱۶۹)

عزت مردم با ایمان در بی نیازی از مردم است و آزادی و شرافت در پرتو قناعت بدست می آید.